

باداستان بذر توحید بکاریم

اگر فرزندی پنج‌ساله دارید، احتمالاً کارتون‌های هاج زنبور عسل، حنادختری در مزرعه، نل و پدر بزرگ و امثال آنها را که در زمان کودکی ما پخش می‌شد به

نغمه رحیمی پور

قفسه کتاب

یاد می‌آورید. در همه این مجموعه‌ها، کودک داستان از نعمت یک پاهر دو والد بی‌بهره بود و در طول داستان در جست‌جوی آنها بود یا با مشکلات فقدان والدین دست‌وپنجه نرم می‌کرد. این مساله که این کارتون‌ها چه تاثیری در روح و روان ما و افکار و اعتقادات مان داشته، موضوع این یادداشت نیست و مطلب مدنظر ما بررسی تاثیر والدین در شکل‌گیری فکر و اندیشه و اعتقادات کودک است. منظور از تاثیر والدین، اثر گفته‌ها و صحبت‌های آنها نیست بلکه در واقع نوع رفتارها و برخوردهای آنها، سازنده اعتقادات آینده کودک است.

به‌طور مثال پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اگر به فرزندان تان وعده‌ای دادید وفا کنید، چون آنها شما را روزی رسان خود می‌بینند.» پس وفای به عهد والدین، اندیشه کودک نسبت به اسم رازق حق تعالی را شکل می‌دهد و به همین ترتیب است سایر ابعاد اندیشه توحیدی.

در این میان داستان‌ها و کتاب‌ها می‌توانند به کودک کمک کنند تا نسبت به جایگاه والدین، نگاه صحیحی پیدا کند؛ البته منظور این نیست

که بخواهیم به‌طور مستقیم در داستان، مفاهیمی را به کودک القا کنیم بلکه تاثیر هنر و داستان در شکل‌گیری اندیشه و افکار انسان، تاثیر نامحسوس است. مثلاً وقتی در داستان‌ها یا کارتون‌ها، به‌طور مکرر، پدر خانواده، ابله و دست و پا چلفتی نشان داده می‌شود، ذهنیت کودک نسبت به جایگاه پدر و به تبع آن نسبت به حق تعالی تخریب می‌شود.

کتاب «خرس کوچولو و درخت آرزوها» یکی از کتاب‌های شاخص در این زمینه است. خرس کوچولوی داستان به دلیل دلخوری کوچکی که نسبت به مادرش پیدا می‌کند از خانه بیرون می‌رود و بالای درخت کنار خانه‌شان می‌نشیند. در این مدت، خرس کوچولو گرسنه می‌شود، سردش می‌شود و از تاریکی می‌ترسد و هربار حیوانات کوچکی که روی درخت زندگی می‌کنند، می‌خواهند کمکش کنند ولی نمی‌توانند و خرس کوچولو به‌طور شگفت‌آوری وسایل مورد نیازش را روی شاخه‌های درخت پیدا می‌کند. پتوی گرم، کلوچه‌های داغ و فانوس از جمله چیزهایی هستند که خرس کوچولو روی درخت می‌یابد و خیال می‌کند درختی که رویش نشسته، درخت آرزوست و خواسته‌های او را برآورده می‌کند ولی کودکی که مخاطب کتاب است از خلال تصاویر متوجه می‌شود که تمام اینها را مادر خرس کوچولو می‌آورد و روی درخت می‌گذارد. کودک به‌طور غیرمستقیم، متوجه نقش نامحسوس رازق در برآوردن نیازهایش می‌شود در حالی که خودش متوجه آن نیست. همان‌طور که گفتیم تاثیر هنر نامحسوس است و می‌تواند بذره‌های اندیشه را در ذهن و روح مخاطب بکارد تا با گذشت زمان جوانه بزند و گل بدهد. کتاب خرس کوچولو و درخت آرزوها کتابی لطیف و عمیق با تصاویری زیبا و جذاب است که ارزش بارها خواندن و گفت‌وگو را دارد. امید که با رفتار صحیح و داستان‌های عمیق بتوانیم بذره‌های توحید را در وجود نسل‌های بعد بکاریم.



آرزوی خاص
خرس کوچولو

نویسنده:

نوربرت لاند

ناشر:

انتشارات سرمدی

۳۶ صفحه

۱۹۰۰۰ تومان



برای این‌که نوجوان‌ها داستان‌های ایرانی را هم دوست داشته باشند چه کنیم؟

رمانی بارنگ و بوی شاهنامه

می‌شود و همه چیز به هم می‌ریزد. (مثل جمشید که با حمله ضحاک رو به رو شد) حالا پادشاه این داستان هم صاحب فره ایزدی است. اما اهریمن بیگانه نمی‌نشیند و از هر جایی که به ذهنش می‌رسد وارد می‌شود تا بتواند فره را از پادشاه بگیرد.

اگر نظر من را بخواهید این داستان برای نوجوان‌های همسن من مناسب است. چون تغییر زمان و مکانش خیلی زیاد است. در هر فصل به یک مکان یا زمان دیگر می‌رود و داستان چند بار فلش‌بک می‌خورد. خودم تصور می‌کنم بچه‌هایی همسن خواهرم ثنا که کلاس پنجم است یا حتی بچه‌های کلاس هفتم و هشتم موقع خواندنش کمی گیج بشوند اما به نظر من چنین کتابی حتماً باید توی کتابخانه همه نوجوان‌های بالای ۱۵ سال باشد.

چند بار دیگر همین جا گفته بودم که کتاب‌هایی که در فضا و مکان آشنا اتفاق می‌افتند را دوست دارم. مثل این کتاب که میز رنگارنگ غذایش پر از غذاهایی آشنا مثل قرمه‌سبزی و ماست چکیده است. اما در مورد «پتش خوارگر» یک نکته مثبت دیگر هم وجود دارد. این‌که لازم نیست هیچ اغماضی قائل بشوم و داستان

به خودی خود فوق‌العاده است. نقطه

منفی یا ضعفی ندارد که بگویم چون

هموطن هستیم چشم‌پوشی می‌کنم.

هر چند فصل که می‌خواندم با خودم

می‌گفتم: «برنا! این کلمات هیچ

وقت ترجمه نشده‌اند. این داستان

از بدو تولدش فارسی فارسی بوده.»

و کیف می‌کردم.

پتش خوارگر یک مجموعه پنج جلدی

است که تا به حال چهار جلدش منتشر شده. باید بگویم نسبت به پارسیان و من خیلی پیشرفته‌تر است که طبیعی به نظر می‌رسد، چون پارسیان و من جزو اولین آثار نویسنده است. من فقط جلد اول را خواندم و این قدر هیجان زده شدم که احساس کردم نباید برای معرفی چنین کتابی معطل کنم. حالا آراستی یک جایی میان ایران اسطوره‌ای ایستاده است تا من بروم و ببینم ادامه داستانش به کجا می‌رسد. شاید یک روز که همه مجموعه را خواندم باز هم اینجا در موردش صحبت کنم.

توی این پاراگراف آخر می‌خواهم به سوال اول متن برگردم. «آیا در روزهایی که بی‌نهایت غمگین هستیم هم می‌توانیم کتاب بخوانیم؟» و پاسخ بدهم که بله می‌توانیم بخوانیم. کتاب‌ها ما را از زمین بلند می‌کنند و به آسمان می‌برند و دنیا را با تمام بزرگی‌اش نشانمان می‌دهند. آن وقت هر غمی که در هر هم بزرگ باشد برایمان ساده‌تر به نظر می‌آید.

دو هفته پیش که دوستم، زینب به جای

من این ستون را نوشته بود؛ تیرم مطلب

این جمله بود: «آیا در روزهایی که بی‌نهایت

غمگین هستیم هم می‌توانیم کتاب

بخوانیم؟» و باید بگویم در روزهایی که

بی‌نهایت غمگین بودم، باز هم کتاب‌ها

نجاتم دادند. در دو هفته‌ای که گذشت به

قهرمان‌های کتاب‌هایی که خوانده بودم

خیلی فکر کردم. مثلاً هری پاتر و آن شرلی و

جودی ابوت هم پدر و مادرشان را از دست داده بودند. هر کدامشان

هم یک ماجرای داشتند. هر کدامشان هم توانستند بالاخره یک

جوری از پس زندگی برپایند. با این حساب این‌که در ۱۵ سالگی پدرم

را از دست بدهم سبب نمی‌شود که زندگی‌ام متوقف شود. قهرمان

کتابی که این هفته در توفان زندگی‌ام خواندم هم در یک اتفاق

وحشتناک همه عزیزانش را از دست داد. موجودات اهریمنی به

روستایشان حمله کردند و در عرض یک شب همه چیز از این رو به

آن رو شد. «آراستی» به خودش آمد و دید دیگر هیچ جایی برای

برگشتن ندارد.

بزرگ‌ترها همیشه می‌گویند چرا با وجود این‌که ما شخصیت‌هایی

مثل رستم داریم بچه‌هایمان سراغ اسپایدرمن و سوپرمن می‌روند.

به نظر من که جوابش واضح است. به خاطر این‌که ماجرای رستم

هیچ وقت به رمان، فیلم یا انیمیشن تبدیل نشده. اما در مورد آقای

«آرمان آرزین» شرایط متفاوت است. به نظر من این نویسنده بیشتر از

این‌که حرف بزند عمل می‌کند. کوچک‌تر که بودم کتاب سه جلدی

«پارسیان و من» را خواندم. توی هر جلدی یکی از داستان‌های شاهنامه

یا داستان‌های قدیمی را تبدیل به رمان کرده بودند. این‌که ماجرای

«ضحاک ماردوش» را بیشتر از همه قصه‌های شاهنامه دوست دارم

قطعاً به خاطر جلد اول همین مجموعه به اسم «کاخ اژدها» است.

داستان پسری که یک مرتبه چشم باز می‌کند و سر از روزگار ضحاک

ماردوش درمی‌آورد.

داستان «پتش خوارگر» هم مثل «پارسیان و من» در یک ایران قدیمی

اسطوره‌ای اتفاق می‌افتد. هنوز خبری از رستم و سهراب نیست

اما از روزگار ضحاک ماردوش عبور کرده‌ایم. پادشاه این داستان،

صاحب «فره ایزدی» بود و مردم همه در خوشی و سلامتی زندگی

می‌کردند. معلم ادبیاتمان می‌گفت در شاهنامه، پادشاهی که فره

ایزدی داشته باشد یعنی از طرف خدا به پادشاهی انتخاب شده.

این پادشاه تا وقتی که اسیر خودخواهی و منیت نشود و تصور

نکند قدرتش از خودش است «فره» را دارد. اگر مثل جمشید تصور

کند که همه توانایی‌ها از خودش است آن وقت است که فره ناپدید



برنا از کلاس نهم

برنا که مهر امسال به کلاس نهم می‌رود



نویسنده:

آرمان آرزین

ناشر:

نشر افق

۳۵۲ صفحه

۵۸۰۰۰ تومان